

قائل در مقام استدلال بر اثبات مدعای خویش می گوید:

«فهل ترى من نفسك انه تعالى ملك الاشياء بهذا المعنى المعروف مع ان لازمه انه لو وهب بتوسط نبى من انبيائه شيئاً من عبده سقطت ملكيته و انتقلت الى العبد، فلو كان سبيل ملكيته للاشياء ما لدى العقلاء لا بد من الالتزام بآثارها و هو كما ترى...»¹.

بررسی اجمالی آن چه گذشت

محورهای پنج گانه ای که در توضیح بر مشهورترین دلیل منع مطلق گذشت بعضاً قابل نقد می نماید. مثلاً نسبت به بیان اخیر و استدلال آن می توان گفت:

اصولاً ملکیت حقوقی، شرعی و فقهی خداوند بر همه هستی - به معنای برخورداری و جواز تصرف - قابل تردید نیست! آن چه مقوم ملکیت اعتباری است همان اولویت تصرف است که این هم در مورد ملکیت خداوند کاملاً قابل فهم است. نکته مهم در مالکیت، پیدا کردن نکته کانونی آن است و الا انگشت گذاشتن بر یک ویژگی فرعی و پیدا نکردن آن در ملکیت خداوند، راه صحیح برای انکار این نوع ملکیت نیست؛ بنابراین اگر با بخشیدن کالایی از سوی خداوند به شخصی، سلب مالکیت از خداوند نمی شود، چون در این بخشیدن انتقال ملکیت از خداوند به غیر او نیست، بلکه خلق و اعتبار ملکیت برای آن شخص است و همین است فرق بین هبه خداوند و بخشش دیگران و چون ملکیت خداوند در طول است، قابل زوال هم نیست.

ماهیت شناسی مالکیت

در یک بیان کلان باید گفت: حق، اولویت، ملک عین، ملک منفعت و ملک انتفاعی همه از جنس برخورداری است و احکام این ها است که این نهاد ها را از یکدیگر جدا می کند، بدون این که در هویت، ماهیاتی منحاز داشته باشند؛ بر این بنیان وقتی فردی، اختیار کالایی را در نقل و انتقال (و در مورد خداوند باید گفت: خلق ملکیت) دارد، در این جا ملک عین محقق می شود و هر گاه مالک منفعت کالا و نقل و انتقال آن باشد، ملک منفعت به کار می رود و هر گاه مالک منفعت هم نباشد و صرف جواز تصرف و انتفاع باشد در این جا از واژه ملک انتفاع استفاده می شود. و جامع آن ها همان «واجدیت» و «برخورداری» است. شاید با همین نگاه است که ملک در مقوله جده قرار داده می شود.

نسبت به بیان های قبل از آن - نظیر امکان اجتماع دو ملکیت یا دو طلب بر شئی واحد - در برخی کلمات چنین آمده است (با اختصار):

¹. همان.

«ان الفعل قد يكون متعلقا للطلب على وجه يكون مقصود الطالب ايجاد الفعل له بان يكون نفعه عائدا اليه و قد يكون له على وجه يكون غرضه مجرد ايجاد الفعل في الخارج من غير ان يكون بعنوان انه له. و كذا الملكية قد يكون بمعنى كون الفعل مملوكا له و قد تكون بمعنى استحقاقه عليه ان يفعل و يوجد في الخارج من غير نظر الى كونه له او لغيره.

ثم ان الطلبين او الملكين قد يكونان في عرض واحد و قد يكون احدهما في طول الآخر .

اما اجتماع الطلبين على النحو الاول (مقصود ايجاد الفعل برای طالب است) و في عرض واحد فلا يجوز او لا يمكن ايجاد فعل لشخصين. و اذا كان احدهما في طول الآخر فلا باس به، كما اذا قال احدهما : صم عني يوم كذا و قال الاخر : صم عنه فانه لا مانع من اجتماعهما حينئذ . و هذا كما اذا قال الوالد : أطع امر الله، فان الفعل مطلوب لله و هو بعنوان كونه لله مطلوب للوالد.

و اما اجتماعهما على النحو الثاني (مقصود صرف ايجاد فعل در خارج است) فلا مانع منه و لو كانا في عرض واحد، فلو امره الوالد بفعل و الوالدة كذلك و كان غرضهما مجرد وجود ذلك الفعل في الخارج كان واجبا عليه من الجهتين و لا مانع من اجتماع الوجوبين و ان كان من اجتماع المثليين بل هذا دليل على جواز اجتماع الوجوبين او النديبين او المختلفين و ان كان الامر واحدا و لا داعي الى جعلهما طلبا واحد متاكدا كما اختاره المصنف وغيره²».

قائل سپس بحث را به اجتماع مالکين می کشاند و می گوید:

«و كذا اجتماع المالکين فانه على الوجه الاول لا يجوز قطعا الا إذا كان إحدى الملكيتين في طول الأخرى و أما على الوجه الثاني فلا مانع منه ايضا إذ لا مانع من أن يكون زيد مالكا عليه أن يفعل كذا بمعنى أن يوجد في الخارج و كان عمرو أيضا كذلك مالكا إذا كان لكل منهما غرض عقلائي في إيجاد الفعل في الخارج من غير نظر الى عود نفعه اليه و الى غيره و يجوز استيجارهما له عليه كما أنه يجوز له أن يشترط عليه ذلك كل من شخصين في ضمن عقد له معه و إذا أسقط أحدهما شرطه بقي الوجوب من جهة الشرط الآخر و مما ذكرنا ظهر حال اجتماع الطلب و الملك فإنهما لو كانا على الوجه الاول لا يجوز الا إذا كان احدهما في طول الآخر و الا فلا مانع منه و مما ذكرنا ظهر أنّ المناط في المنع كون الامر في عرض واحد و كونهما على الوجه الاول من غير فرق بين كونهما طلبين او ملكين او مختلفين و مع فقد القيدين فلا مانع مطلقا ايضا، فتدبر»³.

2 . السيد الطباطبائي، حاشية المكاسب، ج1، ص26.

3 . همان.